

"اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالصَّعْرُ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفِي خُسْرٍ. أَلَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ.

صدق الله العلي العظيم"

سلام عرض می کنم خدمت استادین عزیز و کادر محترم دانش گاه. متنی آماده کرده ام برای عرض به خدمت تان که هر چند قرار بود متن سخنرانی باشد، اما دست و پاگیری تهیق ها و نداشتن وقت و حوصله ی کافی برای این جور حرف های کش دار و حوصله سر بر، مرا وامی دارد که از رو براتان می خوانم. امیدوارم که بر نابدی من در سخنرانی چشم ببوشید.

و اما بعد:

هر تعریفی که از روی شناخت نباشد، می شود تملق. و تملق هم که دیگر می دانید، مذبوم است. چهار خط نوشتن در باب استادهایی که یا تا به حال ندیدی شان یا دو تا دو واحد باهاشان داشته ای هم می شود تملق، آن هم از نوع خیلی ضایع اش، چون که شنونده اش حاذق است. و تازه از این اراجیف تعریف نام هم اصلاً خوش اش نمی آید.

پس به جای گفتن این اراجیف، وارد بحثی می شوم که شور استادی آن را بر بتابد. به جای گفتن از نادانسته های شخصیتی استاد، می گذرم بر منزلت استاد. و البته این را هم اضافه کنم که این منزلت شناسی من در آوردی، از یک دانشجوی ترم چندی است. با همان کیفیت فکری ای که یک دانشجوی جامعه ندیده می تواند داشته باشد. دانش جو، دوست ترین به استاد و هم دشمن ترین به او. بگذریم.

برای بررسی جای گاه هر چیزی در عالم، مطلوب است، دانستن یا بررسی واحه ی زیستی آن چیز. آن سیستمی که آن چیز در آن نقشی دارد. معلم هم یک جزء است از سیستم اجتماعی یک کشور. البته به همین کوچکی ای هم که می گویم نه. حالا خدمت تان عرض می کنم.

ما در تعریف اجتماعات آدمی، دو تا واژه داریم. یکی "تمدن" و دیگری "اجتماع". از نظر کاربرد واژه ای، هر دو کلمه یک معنا می دهند، اما از نظر آن مفهومی که من دنبال گفتن اش هستم، این دو را فرق است. تمدن از مدنیت می آید که گردهم آمدن یک جبهه های واحد آدمی است در یک جا. و اجتماع تنها جمع شدن را مفروض است. پس یک جورهایی تمدن می شود "جمع آراء" و اجتماع می شود همان دورهم جمع شدن آدم ها برای نیازهای اولیه ی زیستی. با این حال برای تخصصی تر شدن این دو مفهوم از دو واژه ی دیگر استفاده می کنم که "امام

راحل" بسیار پای بند بهشان بودند. یکی "امت" و دیگری "ملت". امت می شود همان جمع آرائی که گفته شد و ملت می شود یک اجتماع آدمی در مکانی کشور نام با موقعیت مکانی مشخص و یک پشتوانه ی تاریخی. مثلاً ملت ایران، ملت عراق، ملت آذربایجان، ملت آمریکا. و همه ی این کشورهایی که نام شان معلوم است. اما "امت"، مکان مشخصی لزوماً ندارد. تاریخ اش هم لزوماً یک تاریخ خطی نیست. بل که

در عرض هم تاریخ دارد. مثلاً ما ملت مسلمان داریم. ملت غرب داریم. ملت یهود داریم. ملت بودا داریم و الخ. از تفاوت های ملت و امت علاوه بر مکان و تاریخ و ذات اشتراک شان، یکی این است که وحدت ملت بسیار سست تر است از امت. فرد با تغییر مکان سکونت اش، ملت اش هم عوض می شود. چه بسیار ایرانی، آمریکایی شده و برعکس. از طرفی بزرگی یک ملت به بزرگی مردمان اش هیچ ربطی ندارد، بل که به بزرگی حکومت و امپراطوری اش هست که ربط پیدا می کند. اما در امت قضیه این جور نیست. ما در ناف لس آنجلس، از

امت اسلام داریم. و ریز امت ها هم، شیعه و سنی و غیره، همه گی از امت اسلام محسوب می شوند و بر وحدت عمیقی به نام محمد استوارند. اما چه بسیار قوم ایرانی که در طول تاریخ یا از مرز ملت ایران خود را بیرون کشیده اند یا که خواستار بیرون کشیدن خودند.

پس سر و کار ما این جا با مفهوم امت است. آن هم امت اسلام. امتی که زیست گاه اندیشه ای فرد "معلم" ماست.

"امت"، خود شقوی دارد. اگر امت مسلمانی ما، که در زیست محیط ملت ایران می زی اد را فعلاً در این بحث بخواهیم بگذاریم کنار. یعنی کیفیات و کمیات ای که فرهنگ ایرانی شامل می شود. می رسم بر سر این که اصلی ترین شق یک امت را بایستی فرهنگ دانست که باقی چیزها، از اقتصاد گرفته تا نحوه ی حکومت تا نظامی گری و پزشکی و هنر و غیره و ذلک می آید ذیل اش. حتی دین هم می آید ذیل فرهنگ. چرا که دین مشتق است از امت ولی فرهنگ مشتق است از امت و ملت هر دو.

فرض کنید که فرهنگ یک "بنا" باشد. آن گاه ما دو نوع تخصص با در دو نوع وظیفه و ساخت داریم. یکی معماری و طرح، و آن یک عمران و

اجرای بنا. در فرهنگ هم کار به همین نحو است. ما دو نوع مهندسی در فرهنگ سازی مفروض ایم. مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی. ایده ی خوب، طرح خوب، مفهوم خوب، پی ریزی خوب و از پشتوانه ی آن، ساختمان خوب، فرهنگ شاکله بندی شده ی مطابق با ایدئولوژی امت. مادر وادی اول به تربیت شده گان جامع الاطراف خوب، به روحانیون خوب، به ایدئولوژی پردازان خوب، به فیلسوفان خوب و به مفسران خوب و اسلام شناسان خوب نیاز داریم؛ و در وادی دوم به پزشکان خوب، به هنرمندان خوب، به صنعت گران خوب نیاز داریم که خود مؤمن به ایدئولوژی امت شان باشند. این لازم است که یک صنعت گر خود صاحب ایده باشد. چرا که با داشتن ایده است که نوع نیازش را باز می شناسد از نیاز ایده داری دیگر و مثلاً در این راه می رسد به صنعت بومی، علم بومی، هنر بومی و الخ.

حالا جای گاه معلم کجاست؟ نیرو سازی برای شاکله دهنده گان به فرهنگ. هر گاه معلم ای فرهنگ را شناخت و دارا شد. متخصص در زمینه ای شد و در راه معلمی قدم گذاشت، او می شود مربی. نماینده ی خدا. پیامبر عهد خویش. و مگر شما منزلت ای از این خطرتر و بالاتر می شناسید؟ شما را می توان همه گی چوپانان گله ی امت نامید. شما را همه گی می توان مرزبانان فرهنگ نامید. شما را همه گی می توان مرزبانان فرهنگ نامید، چرا که هر نسل جدیدی به مثابه امت جدید و کشور جدیدی است و دانش جویان مرزهای این نسل اند، پس شما مرزبانان این فرهنگ اید. و همان طور که رهبرم، در دیدار با اهالی جبهه ی فرهنگی انقلاب فرمودند، از شما می طلبم: مرزبانان خوبی باشید. "آرایش دینی، اسلامی و انقلابی داشته باشید". "بگذارید به خاطر شعار شما، بعضی ها از شما اجتناب کنند". "شما مرزی به وجود آورید" و نگذارید این مرز بشود مرز "وابسته گان زر و زور و استکبار. و نه ظالمین عالم". نگذارید این مرزها مبتلا به دشمن امت شود.

هر چند عاشقان قدیمی

از روزگار پیشین

تا حال

از درس و مدرسه

از قیل و قال

ببزار بوده اند

اما

عجاز ما همین است:

ما عشق را به مدرسه بردیم

در امتداد راه رویی کوتاه

در یک کتاب خانه ی کوچک

بر پله های سنگی دانش گاه

و میله های سرد و فلزی

گل داد و سبز شد

(دکتر قیصر امین پور)